

تحلیل محتوایی، اعتبارسنجی و کاربردهای قاعده حاجت در فقه مذاهب اسلامی

سعید نظری توکلی^۱، مهدی نریمانپور^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۱۰)

چکیده

توجه به حاجت در فرایند حل مسائل مختلف فقهی، به فراوانی در متون فقهی مذاهب اسلامی قابل مشاهده است. همین امر سبب شده تا برخی از فقها به «حاجت» به عنوان یک قاعده فقهی بنگرند. پژوهش حاضر که با روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای انجام شده، بر آن است تا ضمن تحلیل محتوایی قاعده حاجت، میزان اعتبار آن را از نظر فقهای مذاهب اسلامی بررسی و درستی استناد به آن را در دو حوزه عبادات و معاملات اعتبارسنجی کند. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که حاجت خاص (شخصی) بیشتر در اموری عبادی جاری بوده و وجود آن مجوز ارتکاب محرمات ذاتی (گناهان کبیره) نیست، هرچند منجر به مشقت مکلف شود. اما کاربردهای حاجت عام (نوعی) بیشتر در حوزه معاملات است. حاجت به این مفهوم، در کنار اصلهایی هم چون اصل اباحه و اصل آزادی قراردادها مشروعیت بخش اعمال و قراردادها بوده، می‌تواند دلیلی برای ایجاد محدودیت در قواعد عمومی معاملات باشد. حاجت عمومی از مصالح عامه به حساب آمده و می‌توان مناسب با نیاز نوع مردم به واسطه آن از قواعد و اصول عام قراردادها عدول کرد.

کلیدواژه‌ها: حاجت، قاعده فقهی، قاعده حاجت، مذاهب اسلامی.

۱. استاد دانشگاه تهران / sntavakkoli@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری فقه و حقوق خصوصی دانشگاه شهید مطهری (نویسنده مسئول) /
narimanpourm99@gmail.com

طرح مسئله

فقه‌های مسلمان برای استنباط احکام شرعی به دلایل مختلفی استناد می‌کنند که از جمله آنها قواعد فقهی است. قواعد فقهی به مثابه قواعد کلی حاکم بر فقه اسلامی است که از یک سو، نگرش کلی حاکم بر مسائل فقهی را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، در پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه، کارآمد هستند. این قواعد به دو گونه منصوص و اصطیادی تقسیم می‌شوند؛ یعنی قواعدی که متن آنها در منابع نقلی (قرآن و سنت) وارد شده است و قواعدی که فقها از مجموع آموزه‌های دینی آن را استنباط کرده‌اند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ۱۶۳/۴۰). از جمله قواعد اصطیادی که فقهای شیعه و سنی در مسائل مختلف فقهی فراوان به آن استناد کرده‌اند، قاعده حاجت است. بررسی منابع فقهی مذاهب اسلامی نشان می‌دهد که فقها در مقام تبیین یک مسئله فقهی، عبارتهایی هم‌چون: «الحاجه قد تدعو الیه»، «مسیس الحاجه»، «الحاجه تنزل منزله الضروره» به‌کاربرده‌اند. این پژوهش بر آن است تا «حاجت» را به‌مثابه یک قاعده فقهی تحلیل کرده و نشان دهد از ظرفیت بالایی برای جریان در مسائل مختلف فقهی برخوردار است؛ زیرا گرچه وجود نیازهای فردی و عمومی در زندگی روزمره امری انکارناپذیر بوده و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت، ولی توجه به تنوع فراوان نیازها در مقام قانون‌گذاری نباید منجر به بی‌نظمی قانونی شود؛ از این رو، ضابطه‌مند کردن و به دنبال آن، قاعده‌سازی حاجت در مقام استنباط حکم شرعی امری ضروری می‌نماید.

در میان فقهای شیعه افراد انگشت‌شماری هم‌چون شهید اول هستند که به‌صورت مستقل و هرچند کوتاه، از این قاعده بحث کرده‌اند (شهید اول، بی‌تا، ۲۸۷/۱). با این وجود، فقهای امامیه در سده‌های مختلف در ضمن مسائل فقهی به مسئله حاجت و نقش آن در تغییر حکم شرعی پرداخته‌اند. در برابر، فقهای اهل سنت در متون فقهی، قواعد فقه و اصول فقه به‌صورت گسترده قاعده حاجت را بررسی و به آن استناد کرده‌اند. برای نمونه می‌توان به دو کتاب «الحاجه و أثرها فی الأحکام» نوشته احمد الرشید و کتاب «الحاجه الشرعیة و حدودها و قواعدها» تألیف احمد کافی اشاره کرد.

به‌روروی، در پژوهش حاضر، ابتدا حاجت و واژه‌های همسان مورد تحلیل مفهومی قرار گرفته و نسبت میان آنها توضیح داده شده است. سپس گونه‌های حاجت و کاربردهای آن در متون فقهی شیعه و اهل سنت گزارش شده است. سرانجام، ضمن ارائه گزارشی تاریخی

از جایگاه حاجت به عنوان یک قاعده فقهی در میان کلمات فقها، روایی و اعتبار حاجات شخصی و عمومی و تأثیر آن در احکام حوزه عبادات و معاملات ارزیابی می‌شود.

مفهوم‌شناسی

۱. حاجت

واژه «حاجت» اسم مصدر از ریشه «حَوَجَّ» (ازهری، ۲۰۰۱، م، ۸۸/۵) در متون لغوی به این معانی به کار رفته است: «آنچه به آن ناگزیر شده است» (جوهری، ۱۴۰۷، ق، ۳۰۵/۱)؛ «فقر» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ق، ۲۶۳)؛ «مهم» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ق، ۱۴۲/۳)؛ «احتیاج-پیدا کردن» (فیومی، بی تا، ۱۵۶/۲). این واژه در قرآن (یوسف، ۶۸؛ غافر، ۸۰؛ حشر، ۹) نیز به کار رفته و به «نیاز به چیزی همراه با علاقه به آن» معنا کرده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ق، ۲۶۳). «حاجت» در اصطلاح فقهی نیز از معنای لغوی آن فاصله نگرفته است؛ هر چند برخی از فقها قیودی به آن افزوده‌اند: «آنچه به حد ضرورت منتهی نمی‌شود» (جوینی، ۱۴۱۸، ق، ۷۹۹/۲)؛ «آنچه میان ضرورات و تکمیلات قرار گرفته است» (عبدالسلام، ۱۴۱۴، ق، ۷۱/۲)؛ «حاجت مانند گرسنه‌ای است که اگر خوردنی نیابد هلاک نمی‌شود، الا اینکه او را در سختی و مشقت قرار می‌دهد و این حرام را مباح نمی‌کند» (زرکشی، ۱۴۰۵، ق، ۳۱۹/۲)؛ «حاجات عبارت است از مواردی که بدان نیاز است از جهت ایجاد وسع و رفع تنگی که غالباً منجر به حرج و مشقتی که به فوت مطلوب می‌انجامد، می‌شود؛ بنابراین اگر این حاجات مراعات نشود مردم فی‌الجمله دچار حرج و مشقت می‌شوند» (شاطبی، ۱۴۱۷، ق، ۲۱/۲)؛ «حالتی که برای نیل به خواسته، آسانی را می‌طلبد؛ بنابراین این حالت از این جهت پایینتر از ضرورت است؛ گرچه حکم ثابت به خاطر آن حالت، دائمی است ولی حکم ثابت به واسطه اضطرار موقت است» (زرقاء، ۱۴۰۹، ق، ۲۰۹).

فقهای شیعه به دو دلیل کمتر به تعریف حاجت پرداخته‌اند: ۱. مفهوم عرفی این واژه از چنان وضوحی برخوردار است که نیازمند توضیح نیست؛ ۲. حاجت عامل مستقلی در استنباط احکام به حساب نمی‌آید تا نیازمند تبیین مفهوم آن باشد. به هر حال، شریف مرتضی از فقهای پیشین در تعریف حاجت می‌نویسد: «طلب آنچه نبودنش سبب اختلال می‌شود یا طلب دفع آنچه تحققش سبب زیانباری است» (شریف مرتضی، ۱۴۰۵، ق، ۲۶۹/۲). هم-چنان‌که برخی از فقهای معاصر ضمن جداسازی سه عنوان اضطرار، ضرورت و حاجت،

اضطرار را به وضعیت بیم از تحقق مرگ، ضرورت را به وضعیت اختلال در مقاصد شریعت و حاجت را به وضعیت تحقق مشقت و حرج معنا کرده‌اند (محسنی، ۱۴۲۴ق، ۱/۴۱۸).

۲. واژه‌های مرتبط

نزدیکترین مفهوم به حاجت، «ضرورت» و «اضطرار» است؛ چراکه بیشتر فقها این دو واژه را به جای یکدیگر به کار برده‌اند. برای مثال، حلی در توضیح علت مشروعیت خرید نقدی اشیائی که در زمان بیع وجود ندارند، با استفاده از دو عبارت «لزم الحرج» و «الحاجه الماسه» ضرورت عرفی به چنین معامله‌ای را اراده کرده‌اند (حلی، ۱۴۱۳ق، ۵/۱۲۹)؛ هم-چنین شهید ثانی در بحث مبطلات اعتکاف مدعی است که اشتغال به خرید و فروش مبطل است، سپس در مقام استثناء با عبارت «ما تمسه الحاجه» ضرورت را اراده کرده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۲/۱۰۹).

نظیر چنین نگرشی در منابع اهل سنت نیز دیده می‌شود. بیشتر فقهای مالکی به جای ضرورت از واژه حاجت استفاده می‌کنند؛ هم‌چنان‌که فقهای حنفی در استحسان ضرورت، واژه ضرورت را به حاجت تعریف کرده‌اند (کافی، ۱۴۲۴ق، ۲۷). رابطه تنگاتنگ حاجت و اضطرار در برخی از متون لغوی نیز قابل مشاهده است؛ مانند تعریف حاجت به: «الاضطرار الی الشی» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۲/۱۱۴) و تعریف اضطرار به: «الحاجه الی الشی» (فیروزآبادی، ۱۴۲۶ق، ۴۲۸؛ طریحی، ۱۴۱۶ق، ۳/۳۷۱).

به‌هرحال، برای روشن شدن رابطه حاجت با دو واژه اضطرار و ضرورت، ابتدا ناگزیر به تبیین لغوی آن پرداخته می‌شود. «اضطرار» مصدر باب افتعال از ریشه «ضر» است. لغت‌نویسان تازی از یک‌سو، اضطرار و ضرورت را به یک معنا دانسته (ازهری، ۲۰۰۱م، ۱۱/۳۱۵؛ ابن‌درید ازدی، ۱۹۸۷م، ۱/۱۲۲) و از سوی دیگر در مقام تبیین مفهومی واژه اضطرار، از مفهوم «الجاه» استفاده کرده‌اند: «قد اضطر الی الشی ای الجئی الیه» (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۲/۷۲۰؛ رک: حسینی زبیدی، ۱۳۸۵ق، ۷/۱۲۳؛ فیومی، بی تا، ۱/۳۶۰). البته می‌توان میان «الجاه» و «اضطرار» فرق گذاشت، زیرا در وضعیت اضطرار، اختیار فرد از بین می‌رود، مانند کسی که دستش لرزان است و نمی‌تواند از آن جلوگیری کند؛ ولی در «الجاه»، فرد قدرت بر جلوگیری از آن دارد (عسکری، ۱۴۱۲ق، ۱/۶۷).

تعریف فقها از اضطرار ناظر به معنای لغوی و مفهوم عرفی آن بوده، بیشتر در مقام تعیین حدود ارتکاب حرام به واسطه اضطرار است؛ یعنی چه اضطراری مجوز ارتکاب حرام است؟ (مشکینی، بی تا، ۷۴؛ مغنیه، ۱۴۲۱ ق، ۳۹۳/۴). برخی از فقها اضطرار را محدود به تلف نفس کرده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ ق، ۱۱۳/۱۲)؛ برخی نیز دامنه آن را از تلف نفس توسعه داده و شامل بیم از بیماری نیز دانسته‌اند (حلی، ۱۴۲۰ ق، ۶۴۴/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ ق، ۱۱۳/۱۲؛ نراقی، ۱۴۱۵ ق، ۲۰/۱۵؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ ق، ۳۱۲/۱۱). در برداشت سوم، دامنه اضطرار از تلف نفس و بیم از بیماری گسترش پیدا کرده و شامل بیم از تحقق ضرری است که به صورت عادی و البته عقلایی قابل تحمل نیست (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ۴۲۷/۳۶). بدین ترتیب، اضطرار شامل هر نوع ضرر عقلایی جانی، مالی یا عرضی است؛ هم‌چنین ترس از تلف نفس، مال یا عرض دیگری نیز داخل در مفهوم اضطرار است؛ منشأ اضطرار هم می‌تواند یک عامل درونی یا یک عامل بیرونی همچون اکراه یا تقیه باشد.

فقهای اهل سنت نیز تعریفهایی مشابه با آنچه گذشت از اضطرار ارائه کرده‌اند، جز اینکه در بسیاری از موارد به جای اضطرار، از واژه «ضرورت» استفاده می‌کنند: «ضرورت عبارت است از اینکه با ترک اکل، از ضرر بر جانش یا عضوی از اعضایش می‌ترسد» (جصاص، ۱۴۱۵ ق، ۱۵۹/۱)؛ «ضرورت عبارت است از ترس از هلاکت جان از روی علم یا ظن»؛ «ضرورت عبارت است از حفظ نفس از هلاکت یا ضرر شدید» (هجرسی، ۲۰۱۳، ۳۴۰۴-۳۲۶۷)؛ «ضرورت عبارت است از اینکه به حدی برسد که اگر چیزی تناول نکند هلاک می‌شود یا نزدیک است هلاک شود» (وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، ۱۴۰۴ ق، ۳۰۲/۶).

هرچند تعریفهای پیش‌گفته بیانگر دیدگاه مشهور میان فقهای اهل سنت است (زحیلی، ۱۴۰۵ ق، ۶۷)؛ اما از نظر فقهای معاصر، دامنه ضرورت گسترده‌تر از ترس بر هلاکت نفس است و شامل خوف بر تلف مال (قاسم، ۱۴۱۳ ق، ۸۰) و ضرر بر دیگری نیز می‌شود (ابن مبارک، ۱۹۸۸، ۱۹). این گستردگی مفهومی اضطرار از ابن عباس (متوفای ۶۸ ق) نیز نقل شده است (جزائری، ۱۴۲۴ ق، ۴/۳۴)؛ هم‌چنان‌که باقلانی (متوفای ۴۰۳ ق) نیز از جمله طرفداران آن به حساب می‌آید (سبکی، ۱۴۱۱ ق، ۷/۲). با توجه به اختلاف‌نظری که در دامنه اضطرار میان فقهای مذاهب اسلامی وجود دارد، یعنی: هلاکت نفس، ترس از بیماری، ضرر

بر اعضای بدن، هر نوع ضرر جانی، مالی یا عرضی بر خود یا بر دیگران؛ عامترین معنا برای اضطرار، «هر ضرر عقلایی» است.

هرچند از نظر ساختار لغوی «اضطرار» مصدر و «ضرورت» اسم مصدر است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ۷/۷)، ولی در فقه شیعه و اهل سنت ضرورت به معنای اضطرار به کار رفته است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ۱۴۵/۵؛ نراقی، ۱۴۱۵ق، ۲۱/۱۵). باین وجود، به چند تفاوت میان این دو واژه می‌توان اشاره کرد: ضرورت صفت فعل و اضطرار صفت فاعل است (وطنی، ۱۳۸۱ش، ۱۹۰) یا در اضطرار شخص در اثر قوه قاهره یا عامل درونی وادار به ارتکاب کاری می‌شود که موجب ضرر است، ولی در ضرورت، خطر یا مشقت شدیدی بر انسان عارض می‌شود و سرمنشأ آن اعم از قوه قاهره و عامل درونی است و ممکن است ناشی از اکراه یا تقیه باشد. بدین ترتیب، ضرورت فراگیرتر از اضطرار بوده و می‌تواند برآمده از اکراه یا تقیه باشد (زحیلی، ۱۴۰۵ق، ۶۸؛ صادق، ۲۰۱۸م، ۳۹).

۳. نسبت‌سنجی حاجت با واژه‌های مرتبط

هرچند «حاجت» مفهومی پایه و مشترک نسبت به دو واژه «اضطرار» و «ضرورت» است، اما در تفاوت میان آنها احتمالهای مختلفی وجود دارد: ۱- اضطرار بالاترین حد حاجت (نیاز) است که چاره‌ای جز از انجام آن نیست؛ ولی حاجت در مرتبه پایین‌تری از ضرورت قرار دارد، به گونه‌ای که رفع نیاز تنها سبب گشایش و سهولت در کار فرد می‌شود (زرکشی، ۱۴۰۵ق، ۳۱۹/۲)؛ ۲- آنچه فرد می‌تواند آن را ترک کند، حاجت، است و آنچه ترک آن در توان فرد نیست، ضرورت به حساب می‌آید؛ ۳- حاجت احکامی است که به مرور زمان و به واسطه رفع مشقت و ایجاد آسایش برای مردم تغییر می‌کنند و اما اضطرار ناظر به احکام ثابت بوده، به صورت موقت برداشته می‌شوند؛ ۴- آنچه ترک آن مشقت دارد ولی سبب اختلال نظام نمی‌شود، حاجت است، ولی آنچه ترک آن موجب اختلال نظام می‌شود، اضطرار است (باحسین، ۱۴۲۴ق، ۵۰۴ و ۵۰۷).

به هر حال، به نظر نویسندگان تقابل میان «ضرورت» و «حاجت»، تقابل ضرر و نفع است؛ زیرا در ضرورت، ضرر رفع می‌شود، ولی در حاجت، سودی به دیگری می‌رسد، صرف نظر از این‌که عدم ایجاد سود، سبب ایجاد حرج و مشقت بشود یا نشود. بدین ترتیب، ملاک

تحقق «ضرورت»، احتمال ورود ضرر عقلایی به دیگری است، ولی ملاک تحقق «حاجت»، ایجاد سهولت و راحتی است.

گونه‌شناسی حاجت

در فقه اهل سنت، برای حاجت تقسیم‌های مختلفی مطرح شده است که مشهورترین آنها، تقسیم به حاجت عام و حاجت خاص است (سیوطی، ۱۴۱۱ق، ۸۸/۱)؛ ولی آن دسته از فقهای شیعه که به مسئله حاجت پرداخته‌اند، تنها حاجت عام را مورد بحث قرار داده‌اند (شهید اول، بی تا، ۲۸۷/۱). با این وجود، با توجه به متعارف بودن اصطلاح نوعی و شخصی در موضوعهایی هم‌چون حرج، ضرر، ظن، غبن و... (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۲۳۷/۱)، می‌توان حاجت را بر اساس آن به حاجت نوعی، یعنی آنچه بیشتر انسانها به آن نیاز پیدا می‌کنند و حاجت شخصی، یعنی آنچه هر فرد به آن نیاز پیدا می‌کند، تقسیم کرد (حکیم، ۱۴۲۹ق، ۱۲۵).

هرچند بیشتر فقها به جای تعریف حاجت عام و حاجت خاص، به بیان مثال بسنده کرده‌اند (زرکشی، ۱۴۰۵ق، ۲۵/۲؛ ابن‌وکیل، ۱۴۲۳ق، ۳۴۶)، اما گروهی نیز درصدد تعریف آنها برآمده‌اند. برای نمونه این تعریفها برای حاجت عمومی گفته شده است: «آنچه همه مردم به آن نیاز پیدا می‌کنند و منحصر در برخی افراد یا برخی صنوف یا برخی از مکانها یا زمانها نیست»؛ «آنچه فرد به تنهای یا به کمک دیگران نمی‌تواند برآورده کند، بلکه وظیفه دولت است که به فراهم کردن آنها همت گمارد؛ مانند تأسیس بانک، جاده‌سازی، تأسیس فرودگاه و...» (باحسین، ۱۴۲۴ق، ۵۰۷). هم‌چنین برای حاجت خاص این تعریفها آمده است: «حاجتی که شخص به تنهای یا با کمک دیگران آن را برآورده می‌کند» (همان، ۵۰۷)؛ «آنچه فرد یا گروهی از مردم یا صنف یا طایفه‌ای به آن نیازمند هستند» (بورنو، ۱۴۲۴ق، ۵۳۲/۲). حاجت خاص و عام از نظر حکمی نیز متفاوت هستند. حاجت خاص هم‌چون اضطرار، حکم ثانوی به حساب آمده و به میزان حاجت، رافع حکم تکلیفی یا وضعی است؛ ولی احکام مترتب بر حاجت عام، دائمی بوده و تبدیل به یک اصل می‌شود (ابن‌ابی‌جمهور احسائی، ۱۴۱۰ق، ۵۵).

کاربستهای فقهی حاجت

فقه‌های شیعه و سنی در موارد زیادی برای اثبات مشروعیت یک عمل حقوقی یا عبادی به حاجت استناد کرده‌اند که برخی از موارد آن به این قرار است:

مشروعیت عقد بیع (حلی، ۱۴۱۴ق، ۶/۱۰)؛ مشروعیت عقد ودیعه (همان، ۱۴۴/۱۶)؛ جواز عقد قبالة (همان، ۴۰۸/۱۰)؛ مشروعیت عقد جعالة، مضاربه و اجاره (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۳۹۵/۹)؛ مشروعیت عقد حواله (بیع دین به دین) (ابن نجیم مصری، ۱۴۱۹ق، ۷۹)؛ مشروعیت عقد اجاره (زرکشی، ۱۴۰۵ق، ۲/۲۵)؛ عدم جواز رهن منافع (حلی، ۱۴۱۴ق، ۱۲۶/۱۳)؛ جواز بیع عین مرهونه به اذن مرتهن در صورتی که دین مؤجل وی حال شود (همان، ۲۳۳/۱۳)؛ مجهول‌بودن عمل جعالة (فیض کاشانی، بی‌تا، ۱۱۶/۳)؛ جواز عقد صلح در صورت تعذر علم به مورد صلح (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ۳۳۰/۳)؛ جواز جعل خیار برای شخص ثالث (حلی، ۱۴۱۴ق، ۵۳/۱۱)؛ جواز شرط تأجیل ثمن در ضمن عقد (همان، ۲۵۱/۱۱)؛ جواز شرط ضمان در عاریه (همان، ۲۷۴/۱۶)؛ جواز وصیت به امر مجهول (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ۱۰۱/۱۰)؛ اخذ وثیقه در دین (حلی، ۱۴۱۴ق، ۱۷۷/۱۳)؛ جواز عقد برای منافع بدون تعیین مدت (همان، ۱۲۸/۱۶)؛ جواز اجاره دایه برای شیردادن و حضانت (عاملی حسینی، ۱۴۱۹ق، ۴۴۹/۱۹)؛ جواز اخذ اجرت برای باروری حیوانات (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۲۳/۵)؛ جواز خریدوفروش سگ (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۲/۵)؛ ضمان ثمن مشتری برای بایع در صورتی که عین باشد (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ۳۲۲/۵)؛ صحت ضمان مال‌موجب در مواردی که مردم به آن نیازمند هستند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۳۹۵/۹)؛ اخذ برائت از بیمار در درمان منجر به تلف جان یا عضو (همان، ۴۱۹/۲)؛ جواز تبری از عیوب ظاهری و باطنی قبل از عقد (حلی، ۱۴۱۴ق، ۸۸/۱۱)؛ صحت تصرفات ولی عام و ولی خاص (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۳/۳)؛ ولایت وصی در نکاح صغیرین (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۷۲/۲)؛ مشروعیت استفاده از اراضی موات (عاملی حسینی، ۱۴۱۹ق، ۱۲/۱۹)؛ جواز نصب ناودان و تسری آن به مکانهای عمومی (حلی، ۱۴۱۴ق، ۱۳۳/۱۶)؛ ارتزاق قاضی از بیت‌المال (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۹۴/۸)؛ تنفیذ حکم قاضی به واسطه قاضی دیگر (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۹/۱۴)؛ جواز شهادت بر شهادت در حق الناس (فیض کاشانی، بی‌تا، ۲۹۲/۳)؛ جواز شهادت زنان در اموری که اطلاع مردان بر آن سخت است (همان، ۲۹۱/۳)؛ جواز مدهنه با افرادی که قتل آن‌ها جایز است (همان، ۲۲۱/۱)؛ جواز نگاه به

نامحرم (خواستگار به مخطوبه، طیب به زن اجنبی، ختان به عورت، نگاه به زن اجنبی برای شهادت و معامله) (همان، ۴۹/۷).

حاجت به مانند یک قاعده

۱. ضرورت قاعده‌سازی «حاجت»

بدون شک در جهان امروزی مردمان با هجمه گسترده‌ای از نیازهای اجتماعی مواجه هستند و نمی‌توان این نیازها را نادیده گرفت و بسیاری از این نیازها چه بسا در تعارض با احکام فقهی و حقوقی باشد. شاهد بر عدم نادیده‌گیری نیازهای جامعه، نظراتی هم چون «تأثیر زمان و مکان بر اجتهاد» (سیحانی، ۱۳۷۷ش، ۱۰)، «منطقة الفراغ» (صدر، ۱۴۱۷ق، ۳۸۰) است که به نوعی فقه را با نیازهای اجتماعی سازگار می‌کند. از طرف دیگر نمی‌توان تنها معیار را عسر و حرج قرار داد و گفت اگر نیاز اجتماعی منجر به حرج شود، در این صورت مقدم بر احکام فقهی و حقوقی است، همان طوری که در نظریات پیشین نیز چنین قیدی آورده نشده است؛ چراکه طیف وسیعی از این نیازهای اجتماعی مردمان را در عسر و حرج قرار نمی‌دهد، بلکه موجبات سهولت و راحتی را برای مردمان به ارمغان می‌آورد. بنابراین لازم است از آن به عنوان یک قاعده یاد کرد.

۲. تاریخ‌نگاری قاعده حاجت

در متون فقهی اهل سنت با گزاره‌های مختلف به فراوانی از قاعده حاجت بحث شده است:

- ۱- جوینی (متوفای ۴۷۸ ق): «الحاجه العامه تنزل منزله الضروره الخاصه فی آحاد الاشخاص» (جوینی، ۱۴۱۸ق، ۸۲/۲)؛ ۲- سمعانی (متوفای ۴۸۹ ق): «حاجه الجنس قد تبلغ مبلغ ضروره الشخص الواحد» (سمعانی، ۱۴۱۸ق، ۱۷۹/۲)؛ ۳- عبدالسلام (متوفای ۶۶۰ ق): «المصلحه العامه كالضروره الخاصه» (عبدالسلام، ۱۴۱۴ق، ۱۸۸/۲)؛ ۴- ابن‌قیم جوزیه (متوفای ۷۵۱ ق): «حاجه الناس تجرى مجرى الضروره» (ابن‌قیم جوزیه، بی‌تا، ۱۳۶۵/۴)؛ ۵- زرکشی (متوفای ۷۹۴ ق): «الحاجه العامه تنزل منزله الضروره الخاصه فی حق آحاد و الحاجه الخاصه تبيح المحضورات» (زرکشی، ۱۴۰۵ق، ۲۴/۲)؛ ۶- ابن‌ملقن (متوفای ۸۰۴ ق): «الحاجه العامه تنزل منزله الضروره الخاصه فی صور» (ابن‌ملقن، ۱۴۱۱ق، ۳۲/۲)؛ ۷- ابن‌نجیم مصری (متوفای ۹۷۰ ق): «الحاجه تنزل منزله الضروره، عامه كانت أو خاصه» (ابن‌نجیم مصری، ۱۴۱۹ق، ۱۰۰)؛ ۸- فادانی مکی (متوفای ۱۴۱۰ ق): «الحاجه

المشهوره قد نزلت منزله الضروره» (فادانی مکی، ۱۴۱۷ق، ۱/۲۸۴). افزون بر این، در منابع اصول فقه نیز از حاجت با عبارتهایی همچون: «حاجت اصولی»، «حاجیات»، «المناسب الحاجی»، «المناسب المصلحی»، «استحسان الضروره»، «الضروره»، «حاجه الجنس»، «المصلحه العامه»، «الرخصه العامه» یاد شده است (کافی، ۱۴۲۴ق، ۵۹؛ رشید، ۱۴۲۹ق، ۱/۱۰۳).

فقه‌های شیعه نیز مسئله «حاجت» را در دو حوزه عبادات و معاملات مورد بحث قرار داده‌اند. برای نمونه، در باب اعتکاف این بحث مطرح است که آیا خروج از مسجد تنها در صورت وجود ضرورت عرفی، هم‌چون اقامه شهادت جایز است یا حاجت عرفی هم کافی است؟ مستند اختلاف نظر فقها در این مسئله سه گروه روایت است با سه مضمون: حاجتی که ناگزیر از آن است: «لا تخرج من المسجد إلیّ لحاجه لا بدّ منها؛ از مسجد خارج نشوید مگر برای نیاز ضروری» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۱۰/۵۵۰)؛ حاجت محض: «و لا یخرج المعتکف من المسجد إلیّ فی حاجه؛ معتکف جز در صورت نیاز خارج نمی‌شود» (همان، ۱۰/۵۵۰)؛ حاجت راجح، مانند عیادت بیمار و تشییع جنازه: «لا یخرج فی شیء الا لجنازه أو یعود مریضاً؛ به‌خاطر چیزی از مسجد خارج نمی‌شود مگر برای تشییع جنازه یا مریضی را عیادت کند» (همان، ۱۰/۵۵۰). بر اساس روش رایج در حمل مطلق بر مقید، روایاتی که بر حاجت صرف دلالت دارد بر حاجت ضروری حمل می‌شود و حاجت راجح (مانند عیادت مریض و تشییع جنازه) نیز به حاجت ضروری ملحق گشته و دامنه حاجت ضروری توسعه پیدا می‌کند (تبریزی، بی‌تا، ۲۵۳). بدین ترتیب، ملاک حاجت، ضرورت عرفی است، یعنی آنچه بنا به عقل یا شرع یا عادت، واجب، یا راجحی تلقی می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۶ق، ۳۶۶).

در حوزه معاملات، نخستین فقهی که درباره قاعده حاجت به‌صورت مستقل بحث کرده، شهید اول در قاعده نودونه از کتاب القواعد و الفوائد است (الحاجه العامه تنزل منزله الضروره الخاصه) (شهید اول، بی‌تا، ۱/۲۸۷)؛ فاضل مقداد (متوفای ۸۲۶ق)، نیز در کتاب نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الامامیه، تنها مطالب شهید اول درباره قاعده حاجت را واگو کرده است (فاضل مقداد، ۱۴۰۳ق، ۱/۸۰، ۱۱۶، ۱۱۹). ابن‌ابی‌جمهور احسائی از فقه‌های قرن نهم در بخش‌های مختلف کتاب الاقطاب الفقهیه علی مذهب الامامیه درصدد توضیح قاعده حاجت برآمده است (ابن‌ابی‌جمهور احسائی، ۱۴۱۰ق، ۴۷). محمد مهدی نراقی ضمن اشاره به آراء

اهل سنت در اصول فقه، هم چون استحسان، مصالح مرسله و قیاس، احکام شرعی را بر اساس مصالح به چهار دسته تقسیم می‌کند: ضروری، حاجی، تکمیلی و تحسینی. وی احکام حاجی را تعریف نکرده و تنها به بیان مثالهایی از این دست بسنده می‌کند: انتقال اعیان و منافع از طریق تشریح عقدهای بیع، اجاره و...، هم چنین اشتراط عدالت در امام و مؤذن (نراقی، ۱۳۸۸ش، ۱/۵۷۳-۴۲۹). عاملی حسینی در بحث «اجاره دایه برای شیردادن به کودک دیگری با قبول حضانت وی یا بدون حضانت آن»، پس از نقل اختلاف فقها در اینکه حاجت می‌تواند دلیل حکم شرعی باشد، می‌نویسد: «حاجت دو گونه است: حاجت ظاهری و حاجت خفی. در حاجتهای ظاهری به نظر عقل بر شارع قبیح است به چیزی که منجر به حرج، مشقت و ضرر مکلف می‌شود، حکم کند؛ مانند خوردن گوشت مردار (اکل میتة)، رفع تشنگی با مشروبات الکلی، نجات فردی با مال فرد دیگر، استفاده از مال دیگران در صورت مخصصه و برائت پزشک توسط بیمار. اما حاجتهای خفی عبارت است از آنچه باعث جلب منفعت یا دفع ضرر از انسان در دنیا و آخرت می‌شود؛ مانند احکام شرعی ناظر به بیع و اجاره که به حفظ مقاصد (حکمت) پنج‌گانه، یعنی عقل، دین، نفس، مال و نسب منجر می‌شود. در این گونه از حاجتها، درک عقل وابسته به بیان شارع است» (عاملی حسینی، ۱۴۱۹ق، ۱۹/۴۴۹). آل کاشف الغطاء در توضیح ماده سی و دوم «مجله الاحکام العدلیه» که به قاعده «الحاجه تنزل منزله الضروره» اشاره دارد (آل کاشف الغطاء، ۱۳۵۹ق، ۱/۱۴۸)، می‌گویند: این قاعده با اصول امامیه سازگاری ندارد. حکیم از جمله فقهای امامیه است که در کتاب «القواعد العامه فی الفقه المقارن» به صورت مستقل به این قاعده پرداخته و احکامی را که مبنای آنها حاجت است، نقد کرده است (حکیم، ۱۴۲۹ق، ۱۲۶).

۳. جایگاه قاعده حاجت در قواعد فقهی

«ضرورت» به معنای خاص خود، همسنگ با «اضطرار» در فقه است؛ هم‌چنان‌که «ضرورت» به مفهوم عامش، مترادف با «حاجت» است (بن‌بیه، ۱۴۲۱ق، ۱۱۳ به بعد). اما ضرورت در اصول فقه به معنای حفظ مصالح عمومی جامعه (در پنج حوزه دین، نفس، نسل، مال و عقل) به‌کار می‌رود (شاطبی، ۱۴۱۷ق، ۲/۲۰). ضرورت به این معنا یکی از مقاصد سه‌گانه شریعت، یعنی ضروریات، حاجیات و تحسینیات به حساب می‌آید (همان، ۱۷۹/۲) که گاه از آن با عنوان «حاجت عامه» یاد می‌شود. «حاجیات» در مقاصد شریعت نیز تنها

به آن دسته از نیازهایی اطلاق می‌شود که چشم‌پوشی از آنها سبب ایجاد حرج و مشقت است (همان، ۲/۲۱).

با ملاحظه همین جهت است که عالمان اهل سنت از سه اصطلاح: «حاجت»، «حاجیات» و «مقاصد حاجیه» در تبیین مسئله حاجت در سه جایگاه متفاوت استفاده می‌کنند (رشید، ۱۴۲۹ق، ۱/۴۵۲). در قواعد فقهی از قاعده‌ای با عنوان «الحاجه تنزل منزله الضروره» بحث می‌شود (زرکشی، ۱۴۰۵ق، ۲/۲۴)؛ در منابع اصول فقه نیز در دو بحث مصالح مرسله و مسالک تعلیل به مسئله حاجت پرداخته شده است.

از نظر عالمان سنی مصالح به سه گونه تقسیم می‌شوند: مصالح معتبر شرعی، مصالح غیرمعتبر شرعی و مصالحی که شرع نه آن را تأیید و نه رد کرده است. از قسم اخیر به «مصالح مرسله» یاد می‌شود و به سه گونه ضروریات، حاجیات و تحسینات تقسیم می‌شوند. در مسالک تعلیل نیز ذیل هر مسلک، مناسبت آن مطرح می‌شود. این مناسبت یا حقیقی است یا اقتاعی. مناسبت حقیقی نیز یا اخروی است یا دنیوی؛ مناسبت دنیوی هم یا ضروری است یا حاجی یا تحسینی (شنقیطی، ۱۴۱۵ق، ۱۸۹).

بدین ترتیب قاعده حاجت در ادبیات فقهی اهل سنت از جایگاه مستحکمی برخوردار است؛ اما چنین جایگاهی را نمی‌توان برای این قاعده در ادبیات فقهی امامیه جست‌وجو کرد؛ چراکه عالمان امامی با وجود آنکه در مسائل مختلف فقهی به حاجت استناد کرده‌اند، ولی هیچ‌گاه در صدد تأسیس یک قاعده کلی و تبیین قلمرو آن بر نیامده‌اند.

۴. تفاوت قاعده حاجت با قواعد مشابه

حاجت از یک طرف با قواعدی هم‌چون «اضطرار و ضرورت» و «لا حرج» رابطه تنگاتنگی دارد و از طرف دیگر قاعده حاجت به عنوان قاعده مستقل شناخته می‌شود؛ لذا مقتضی است مرزهای میان این قواعد روشن گردد.

۴-۱. تفاوت قاعده حاجت با قاعده ضرورت و اضطرار

در قاعده ضرورت و اضطرار، به موجب مستندات قاعده، هر ضرر عقلایی رفع می‌شود، ولی در قاعده حاجت، بحث از رفع ضرر عقلایی نیست، بلکه رفع نیازهای اجتماعی‌ای است که موجبات سهولت و راحتی مردمان می‌شود، اعم از اینکه رفع‌نکردن آن نیاز اجتماعی موجب

حرج و عسر می‌گردد یا نه (زرکشی، ۱۴۰۵، ق، ۳۱۹/۲). بدین ترتیب مصب قاعده اضطرار و ضرورت رفع ضررهای عقلایی است ولی مصب قاعده حاجت رفع نیازهای اجتماعی است و آن نیازهای اجتماعی نیز موجب ضرر نیست.

۴-۲. تفاوت قاعده حاجت با قاعده عسر و حرج

یکی دیگر از قواعدی که رابطه تنگاتنگی با قاعده حاجت دارد، قاعده عسر و حرج است. علمای لغت حرج را به معانی ذیل مطرح کرده‌اند: ضیق، تنگی، گناه و حرام (حسینی مراغه-ای، ۱۴۱۷، ق، ۲۸۵/۱؛ نراقی، ۱۳۷۵، ش، ۱۸۳). در فقه نیز تعریف قاعده لاحرج از معنای لغوی آن فاصله نگرفته است. فقهای شیعه در تعریف آن گفته‌اند: قاعده لاحرج عبارت است از اینکه هر حکمی که مستلزم مشقت گردد، به طوری که عادتاً برای انسان غیر قابل تحمل باشد، آن حکم برداشته می‌شود (شاهرودی، ۱۴۳۲، ق، ۲۸۶/۷). فقهای اهل سنت نیز تعاریف شبیه تعاریف موجود در فقه شیعه را پذیرفته و گفته‌اند: هر آنچه منجر به مشقت زیاد بر جسم یا روح یا مال آدمی می‌گردد (صالح، ۱۴۰۳، ق، ۵۵؛ باحسین، ۱۴۲۲، ق، ۴۸)؛ یا اینکه گفته‌اند: رفع حرج عبارت است از سهولت بر بندگان مخاطب تکالیف شرعی با دوری کردن مشقت از آنها (جمعه، ۱۴۱۳، ق، ۲۵). عسر نیز در لغت به معنای سختی و دشواری و مقابل یسر به معنای راحتی، به کار رفته است. برخی از فقها میان عسر و حرج تفاوت گذاشته و گفته‌اند حرج شدیدتر از عسر است (نراقی، ۱۳۷۵، ش، ۱۸۴)، ولیکن بسیاری از فقها آنها را به یک معنا به کار برده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ش، ۸۰/۱).

همان طوری که در تعریف قاعده حاجت آمد، برخی از فقها در تعریف حاجت هیچ اشاره‌ای به وجود مشقت و تکلف نداشته‌اند (عبدالسلام، ۱۴۱۴، ق، ۷۱/۲)؛ برخی دیگر در تعریف حاجت منتهی شدن به مشقت و تکلف را به عنوان قید آورده‌اند (زرکشی، ۱۴۰۵، ق، ۳۱۹/۲)؛ برخی دیگر نیز قید مشقت و تکلف را نیاورده‌اند، بلکه ایجاد سهولت را به عنوان قید مطرح کرده‌اند (زرقاء، ۱۴۰۹، ق، ۲۰۹). در مقام جمع میان تعاریف مذکور می‌توان گفت که دو نوع حاجت وجود دارد: حاجتی که در صورت رفع نکردن منجر به مشقت و تکلف می‌شود؛ حاجتی که رفع نکردن آن منجر به مشقت و تکلف نمی‌شود، بلکه رفع آن صرفاً ایجاد سهولت برای مردمان می‌کنند. به عبارت دیگر رفع نکردن آن مشقتی برای مردمان ندارد ولیکن باعث راحتی مردم می‌شود و بدین ترتیب نفعی به مردم می‌شود. بنابراین رابطه میان قاعده لاحرج

و قاعده حاجت عموم و خصوص مطلق است و هر حرجی منجر به مشقت و تکلف می‌شود و لکن هر حاجتی منجر به مشقت و تکلف نمی‌شود.

۵. اعتبارسنجی قاعده حاجت

با توجه به وجود دو گونه حاجت خاص و حاجت عام و جریان آنها در دو حوزه عبادات و معاملات، بایستی اعتبار این قاعده را در موارد چهارگانه بررسی کرد.

۵-۱. اعتبار قاعده در عبادات

بدون شک حاجت خاص و عام اگر منجر به حرج و مشقت نشود، ارتکاب حرام یا ترک عبادت جایز نخواهد بود؛ اما اگر منجر به مشقت شود، آیا حاجت خاص و عام می‌تواند جایگزین اضطرار شده و ارتکاب عمل حرام یا ترک عبادت جایز باشد؟

در میان فقهای اهل سنت سه دیدگاه وجود دارد: ۱- حاجت می‌تواند مجوز فعل محرمت و ترک واجبات شود، یعنی برای مثال، حلیت ربادادن و رباگرفتن به واسطه نیاز مردم به آن (زیر، ۲۰۱۰م، ۶۷۵-۶۵۶)؛ ۲- تنزیل حاجت به ضرورت به این معنا نیست که حاجت در همه احکام همسان با ضرورت است؛ بلکه به این معنا است که همان‌گونه که اضطرار استثناء بر ادله احکام است، حاجت هم می‌تواند با حفظ شرایطی استثناء بر ادله احکام به حساب آید (رشید، ۱۴۲۹ق، ۵۳۷/۲؛ بورنو، ۱۴۲۴ق، ۶۹/۲)؛ ۳- محرمت فی‌نفسه تنها با وجود ضرورت مباح می‌شوند، ولی محرمت لغیره با حاجت خاص و عام رفع می‌شوند (زحیلی، ۱۴۲۷ق، ۲۹۰/۱؛ کافی، ۱۴۲۴ق، ۴۱؛ بورنو، ۱۴۲۴ق، ۶۸/۲).

فقهای امامی نیز با داشتن سه رویکرد متفاوت به قاعده نفی حرج، سه دیدگاه درباره اعتبار قاعده حاجت در امور تعبدی ارائه کرده‌اند: ۱. اگر حاجت منجر به مشقت و حرج شود، مجوز ارتکاب حرام نیست. مشهور فقیهان شیعه بر این باورند که ادله نفی حرج شامل محرمت نمی‌شوند، هرچند به اطلاق خود شامل واجبات و محرمت صغیره و کبیره هستند (حکیم، ۱۴۲۹ق، ۱۹۱؛ شیرازی، ۱۴۲۶ق، ۶۷/۱)؛ زیرا افزون بر ادعای اجماع، مفاد قاعده نفی حرج، امتنان است و در جواز ارتکاب محرمت امتنانی وجود ندارد تا قابل‌رفع باشد؛ چراکه محرمت به خاطر مفسده ذاتی حرام شده‌اند و در القاء در مفسده، امتنانی وجود ندارد. هم‌چنین، در ارتکاب محرمت حرج نوعی وجود ندارد تا قابل‌رفع باشد (موسوی بجنوردی،

۱۴۱۹ق، ۲۶۴/۱؛ ۲. قاعده نفی حرج در محرمات نیز حاکم است، زیرا این قاعده اطلاق داشته و در برخی از روایات، ارتکاب حرام به واسطه وجود حرج، مجاز شمرده شده است (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۵ش، ۱۶۰). گرچه انجام برخی از محرمات به هیچ وجه به واسطه حرج مجاز نمی‌شود (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۲۶۴/۱؛ ۳. در محرمات ذاتی و بزرگ قاعده لاحرج جریان ندارد، ولی در محرمات عرضی و کوچک این قاعده جریان دارد (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۵ش، ۱۶۰).

آن گونه که مشاهده می‌شود، فقهای اهل سنت و امامیه بر این مطلب اتفاق نظر دارند که حاجت منجر به مشقت در محرمات ذاتی و بزرگ اثری نداشته و مجوز ارتکاب محرمات نیست؛ هرچند در محرمات عرضی و کوچک، چنین اتفاق نظری وجود ندارد.

۲-۵. اعتبار قاعده در معاملات

به نظر می‌رسد حاجت خاص در حوزه معاملات جایگاهی نداشته باشد؛ زیرا نمی‌توان به واسطه نیازهای فردی از قواعد و اصول کلی حاکم بر قراردادها دست کشید.

حاجت عام در حوزه معاملات از دو جهت قابل بررسی است: ۱. به عنوان یک اصل در کنار اصولی هم چون اصل اباحه و اصل آزادی قراردادها که در این صورت، عامل مشروعیت بخشی به اعمال حقوقی و قراردادها است، مانند جواز جعل خیار برای شخص ثالث، چون ممکن است آگاهتر به منافع یک معامله باشد (حلی، ۱۴۱۴ق، ۵۳/۱۱) یا جواز جعل ولایت برای وصی نسبت به ازدواج افراد نابالغ (حلی، ۱۴۱۳ق، ۲۰۸/۵؛ ۲. به عنوان دلیل معتبر برای مخالفت با دلایل و قواعد اولی، مانند صحت ضمان مالم یجب به خاطر نیاز به عنوان استثنا بر حکم اولی عدم صحت ضمان مالم یجب (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۳۹۵/۹). بدین ترتیب هرچند اثرگذاری حاجت در عبادات تنها منحصر به زمان تحقق مشقت یا اضطرار بوده، امری است متغیر و قائم به وجود شرایط مشقت یا اضطرار و اما در حوزه معاملات تبدیل به یک اصل عمومی شده و تابع شرایط خاص متعاملین نیست (ابن جمهور احسائی، ۱۴۱۰ق، ۵۵).

به هر حال، در معتبر بودن حاجت عمومی در حوزه معاملات دو دیدگاه میان فقیهان مسلمان وجود دارد:

الف) دیدگاه اول، عدم اعتبار حاجات عمومی: بر اساس این دیدگاه، حاجت دلیل مستقلى برای مشروعیت یک عمل و مخالفت با ادله و قواعد عمومی به حساب نمی‌آید؛ مگر اینکه حاجت منجر به حرج یا ضرر شود که در این صورت مشمول قاعده نفی حرج و نفی ضرر است. یافته‌های نویسندگان نشان می‌دهد که برخی از فقها به هنگام طرح مسائل فقهی ناظر به معاملات به این مطلب اشاره کرده‌اند.

۱- نجفی در رد برخی از استدلالهای فقهی حلی بر عدم اعتبار حاجت تأکید می‌کند:
- حلی در صحت رهن اگر سبب دین و رهن در یک عقد جمع شود، به حاجت استناد کرده است (لان الحاجه تدعو الیه)؛ اما نجفی در رد این استدلال می‌نویسد: «حاجت در صورتی که منجر به حرج نشود، دلیلی برای حکم شرعی نیست» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۴۹/۱۵).

- حلی در اثبات صحت ضمان مال جعاله به حاجت استناد کرده است (حلی، ۱۴۱۳ق، ۴۶۷/۵) و اما نجفی در رد این استدلال می‌نویسد: «حاجت بدان در حدی نیست که بتوان برای مشروعیت ضمان مال جعاله بدان استناد کرد» (همان، ۱۳۷/۲۶).

- از نظر برخی فقها در صورتی که علم به مورد صلح متعذر باشد، غرر در صلح مانع از صحت آن نیست (لان الحاجه ماسه الیه)؛ اما نجفی در رد این استدلال می‌نویسد: «حاجت در صورتی که بازگشت به نفی حرج در دین نکند، مؤثر نیست» (همان، ۲۱۸/۲۶).

- از جمله دلایل صحت ابراء قبل از درمان، حاجت است (الحاجه قد تدعو الیه)؛ نجفی در پاسخ می‌نویسد: «صرف حاجت صلاحیت ندارد تا دلیلی برای تشریح حکم مخالف با ادله باشد» (همان، ۴۷/۴۳).

با این وجود، نجفی در مواردی نیز با وجود دلایل خاص از حاجت به عنوان مؤید بهره جسته است:

- صحت اقرار مبهم و الزام اقرارکننده به تفسیر آن: ایشان در وجه الزام مقر به توضیح اقرار مبهم ضمن استناد به عموم ادله اقرار، حاجت را به عنوان مؤید نظر خود می‌آورند (همان، ۳۲/۳۵).

- مشروعیت جعاله: ایشان برای مشروعیت جعاله ضمن استناد به روایات باب جعاله و همچنین روایاتی که در باب اجاره وارد شده و حمل بر جعاله شده است، به حاجت استناد کرده‌اند (همان، ۱۸۹/۳۵).

۱- مشروعیت قضاوت قاضی بر اساس حکم قاضی دیگر: ایشان در وجه آن به حاجت استناد کرده‌اند؛ چراکه در بلاد دوردست صاحبان حق غالباً بدان نیازمند هستند (همان، ۳۰۶/۴۰).

۲- شهید ثانی در پاسخ به استدلال به قاعده حاجت برای صحت ابراء پزشک از ضمان پیش از درمان می‌نویسد: در صحت ابراء پزشک جای تأمل و نظر است؛ چراکه حاجت به تنهایی در تشریح حکم کافی نیست؛ با وجود اینکه ادله برخلاف آن وجود دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۳۲۹/۱۵).

۳- محقق کرکی در پاسخ به استدلال به قاعده حاجت برای جواز استیجار مرضه برای حضانت طفل می‌نویسد: «شایسته است که حاجت دلیل مسئله قرار نگیرد؛ چراکه مطلق حاجت آنچه جایز نیست را تجویز نمی‌کند. بله، مناسب است که حکمت تشریح باشد» (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ۱۳۰/۷).

۴- حسینی عاملی پس از تقسیم حاجت به ظاهری و خفی، می‌نویسد: «تا دلیل شرعی بر مشروعیت حاجتی از حاجات اقامه نشود، آن حاجت مشروع نخواهد بود» (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ۴۵۰/۱۹).

۵- آل کاشف الغطاء در مقام نقد قاعده حاجت می‌نویسد: «این قاعده برحسب اصول مذهب شیعه صحیح نیست» (آل کاشف الغطاء، ۱۳۵۹ق، ۲۷/۱).

این دسته از فقها که عمدتاً فقهای شیعه هستند استدلالهای مطرح کردند. مهمترین دلیل آنها برای اثبات عدم اعتبار قاعده حاجت، اعتقاد به توقیفی بودن دلایل شرعی و پایبندی به شیوه اجتهاد نص‌گرایی است؛ به‌عنوان مثال محقق کرکی در تعلیل عدم انعقاد عقد مزارعه با صیغه اجاره می‌نویسد: «چراکه جواز استعمال الفاظ عقدی در عقدی دیگر ثابت نشده است و اسباب شرع توقیفی هستند» (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ۳۱۵/۷). لذا بنابر نظر این دسته از علما، اگر حاجت به مرحله حرج یا ضرر برسد، به واسطه وجود دلیل شرعی بر رافعیّت آنها نسبت به احکام شرعی می‌توان حاجت را به‌عنوان مصداق حرج و ضرر، مستند صدور حکم ایجابی یا سلبی شرعی قرار داد؛ وگرنه حاجت به‌خودی‌خود، دست‌کم در حوزه عبادات فاقد جایگاه استنادی است.

افزون بر این، همسان‌انگاری حاجت و اضطرار نیز نمی‌تواند سبب اعتباربخشی به قاعده حاجت باشد، زیرا اضطرار به صورت موقت رافع حکم واقعی است و نمی‌تواند اثبات‌کننده دائمی حکم باشد (آل کاشف الغطاء، ۱۳۵۹ق، ۱/۱۴۹).

از جمله دلایل دیگری که مطرح کرده‌اند، این است که حاجت صرفاً می‌تواند حکمت تشریح باشد و آنچه در استنباط احکام اسلامی بدان نیاز است کشف علت حکم است تا بتوان به واسطه آن حکم شرعی را تعمیم داد و سایر مصادیق را در بر گیرد (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ۱۹/۴۴۹). مطابق این دلیل حاجت دلیل حکم شرعی نیست تا بتوان آن را به سایر مصادیقی که بدان مردمان نیاز دارند، تعمیم داد و نهایت امر این است که حکمت حکم شرعی است و این کافی در جهت تعمیم حکم شرعی نیست.

هم‌چنین استدلال کرده‌اند که اصل، حرمت عمل به ظنی که دلیل معتبری بر حجیت آن نیست (مظفر، ۱۴۳۰ق، ۳/۱۹). مطابق این دلیل چون قاعده حاجت از ظنون خاصه نیست، لذا دلیل برای استنباط حکم شرعی نیست. البته این دیدگاه مبتنی بر دیدگاه افتتاحیون است ولیکن بر مبنای نظر انسدادیون شاید بتوان در استنباط احکام شرعی از آن بهره جست.

ب) دیدگاه دوم، اعتبار حاجات عمومی: بیشتر فقهای اهل سنت و برخی از فقهای شیعه بر این باورند که قاعده حاجت دلیل بر حکم شرعی است. حلی یکی از فقهای شیعه است که بیشترین توجه را به حاجت داشته و در استدلالهای فقهی خود به آن استناد کرده است. برای نمونه در بحث جواز ایداع مال الشریکه آورده است: «الحاجه مسوغه کما قلنا؛ حاجت مجوز است همان طوری که گفتیم» (حلی، ۱۴۱۴ق، ۱۶/۳۷۱). هم‌چنان که اصفهانی هم در تصحیح اجاره به صورت تملیک عین و نه تملیک منفعت می‌نویسد: «مسیس الحاجه یسوغ تشریح المعامله علیها؛ نیاز مبرم تشریح معامله بر آن را تجویز می‌کند» (اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ۱۷۹).

موافقین این دیدگاه به آیات شریفه متعددی استناد کرده‌اند. از جمله اینکه به آیات ۱۷۳ بقره، ۳ مائده، ۱۱۹ انعام و ۱۱۵ نحل که بیانگر حکم اضطرار هستند، استناد کرده‌اند. نحوه استدلالشان بدین‌گونه است که واژه اضطرار در مفهوم لغوی خود، شامل حاجت هم می‌شود؛ زیرا همان طوری که در مباحث پیشین نیز گفته شد اضطرار و حاجت در مقوله نیازمندی مشترک هستند؛ گرچه در شدت و ضعف نیازمندی اختلاف دارند. هم‌چنین به آیات ۷۸ حج، ۶ مائده و ۶۱ نور که بیانگر حکم حرج است، از آن جهت که حاجت منجر به مشقت و

حرج می‌شود، استناد شده است (رشید، ۱۴۲۹ق، ۱/ ۱۶۲-۱۶۰؛ کافی، ۱۴۲۴ق، ۶۴). روشن به نظر می‌رسد که چنین استدلالهایی درست نیست، زیرا هر حاجتی مستلزم اضطرار یا مشقت نیست، گرچه هر اضطرار یا حرجی می‌تواند متضمن حاجت هم باشد؛ افزون بر اینکه هدف از این بحث، اثبات قاعده مستقلی به نام حاجت در کنار دو قاعده اضطرار و نفی حرج است.

هم‌چنین، به آیات ۱۸۵ بقره و ۲۸ نساء که دلالت بر آسان‌گیری بر بندگان در وضع احکام شرعی دارند، استناد کرده‌اند و توجه به حاجت‌های عمومی هم از جمله عوامل ایجاد این آسان‌گیری به حساب می‌آیند (رشید، ۱۴۲۹ق، ۱/ ۱۶۴؛ کافی، ۱۴۲۴ق، ۶۴)؛ هرچند به درجه مشقت نرسند.

افزون بر این، بنا به تبعیت احکام از مصالح و مفاسد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۰ش، ۶۳/۲) و پذیرش حاجت‌های عمومی به‌عنوان یکی از گونه‌های مصالح که عقل توان درک آن را دارد، به‌ویژه در حوزه احکام ناظر به معاملات که از اعتبارهای عقلایی و عرفی بوده، فاقد واقع و نفس الامر هستند (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ۴۷۵)؛ می‌توان قاعده حاجت را صرف‌نظر از اینکه منجر به حرج شود یا چنین نشود، آن‌گونه که حلی بر آن تأکید دارد (۱۴۱۴ق، ۳۷۱/۱۶)، هم در کنار اصولی هم‌چون اصل اباحه و اصل آزادی قراردادها و هم به‌عنوان یکی از عوامل عدول از ادله اولیه معتبر دانست. کاربست‌های مختلف حاجت در خلال مسائل مختلف فقهی نیز می‌تواند از نشانه‌های اعتبار قاعده حاجت در فقه اسلامی باشد (حکیم، ۱۴۲۹ق، ۱۲۶).

۶. شرایط عمل به قاعده حاجت

در متون فقهی برای عمل به قاعده حاجت، چهار شرط بیان شده است که با توجه به آنچه پیشتر در عدم لزوم وجود حرج (مشقت) در حاجت‌های عمومی گذشت، تنها دو شرط سوم و چهارم موجه به نظر می‌رسد:

اول: در صورت بی‌توجهی به حاجت، مردم در مشقت نامتعارف قرار گیرند (شاطبی، ۱۴۱۷ق، ۲۱/۲). منظور از مشقت نامتعارف (غیرمعتاد)، مشقتی است که برای بیشتر مردم قابل تحمل نیست؛ برخلاف مشقت متعارف (معتاد) که برای بیشتر مردم قابل تحمل است (باحسین، ۱۴۲۴ق، ۶۱).

دوم: حاجت متعین باشد؛ یعنی راه مشروع دیگری برای برطرف کردن حاجت وجود نداشته باشد (عبداللطیف، ۱۴۲۳ق، ۱/۲۶۴). به همین دلیل، حلی شرکت ابدان را با وجود نیاز جامعه به آن جایز نمی‌داند، زیرا راههای مشروعی هم‌چون اجاره وجود دارد (حلی، ۱۴۱۴ق، ۱۶/۳۱۵).

سوم: حاجت فعلیت پیدا کرده باشد. از این‌رو، اثری برای حاجتهای تحقق‌یافته مترتب نمی‌شود (سدلان، ۱۴۱۷ق، ۲۹۱).

چهارم: عمل به حاجت مخالف با اغراض و مقاصد شرعی نباشد؛ زیرا احکام شرعی مبتنی بر مصالح و مفاسد هستند (همان‌جا). از این‌رو، ازدواج سفید، هرچند مورد نیاز جامعه باشد، چون با هدف نکاح، یعنی تولیدمثل ناسازگار است، جایز نخواهد بود (رشید، ۱۴۲۹ق، ۱/۱۹۳).

نتیجه

۱. هرچند استناد به حاجت امری رایج در منابع فقهی مذاهب اسلامی است، ولی به‌جز شهید اول و ابن‌ابی‌جمهور احسائی، تنها فقهای اهل سنت هستند که از آن به‌عنوان یک قاعده مستقل در استنادهای فقهی خود بهره‌جسته‌اند.

۲. رابطه میان دو مفهوم «ضرورت» (اضطرار) و «حاجت»، از گونه تقابل «ضرر» و «نفع» است، زیرا در ضرورت، ضرر رفع می‌شود، ولی در حاجت، سودی به دیگری می‌رسد؛ صرف‌نظر از اینکه عدم ایجاد سود، سبب تحقق حرج و مشقت بشود یا نشود.

۳. حاجت خاص (حاجت گروهی از افراد جامعه) به‌مانند اضطرار، حکم ثانوی به حساب آمده و به میزان حاجت، رافع حکم تکلیفی یا وضعی است؛ ولی احکام مترتب بر حاجت عام (حاجت عموم مردم) دائمی بوده، تبدیل به یک اصل می‌شود.

۴. حاجت عمومی قاعده‌ای مستقل در کنار قواعد فقهی دیگر از جمله قاعده لاجرح است؛ به همین جهت، اگر حاجت عمومی منجر به مشقت شود، اعتبار خود را از قاعده لاجرح نگرفته و به‌خودی‌خود معتبر است.

۵. بنا به نظر فقهای شیعه و اهل سنت، حاجت خاص و حاجت عام در حوزه عبادات اگر منجر به حرج (مشقت) نشود، مجوز ارتکاب حرام یا ترک واجب نیست؛ اما اگر منجر به حرج بشود، اتفاق نظری وجود ندارد.

۶. حاجت خاص در حوزه معاملات جایگاهی نداشته و نمی‌توان به واسطه نیازهای فردی از قواعد و اصول کلی حاکم بر قراردادها دست کشید. اما به نظر مشهور فقهای اهل سنت و برخی از فقهای شیعه، حاجت عمومی می‌تواند دلیل بر حکم شرعی باشد.

فهرست منابع

- آل كاشف الغطاء، محمدحسين، تحرير المجلة، نجف، المكتبة المرتضوية، ١٣٥٩ق.
- ابن ابى جمهور احسائى، محمد بن على، الاقطاب الفقهية على مذهب الإمامية، قم، كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، ١٤١٠ق.
- ابن دريد ازدي، محمد بن حسن، جمهرة اللغة، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٩٨٧م.
- ابن عبدالسلام، عبدالعزيز بن عبدالسلام، قواعد الأحكام فى مصالح الأنام، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٤ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، قم، مكتب الاعلام الإسلامى، ١٤٠٤ق.
- ابن قيم جوزيه، محمد بن ابى بكر، بدائع الفوائد، بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا.
- ابن مبارك، جميل محمد، نظرية الضرورة الشرعية حدودها و ضوابطها، قاهره، دارالوفاء، ١٩٨٨م.
- ابن ملقن، عمر على، الأشباه و النظائر فى قواعد الفقه، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١١ق.
- ابن نجيم مصرى، زين الدين بن ابراهيم، الأشباه و النظائر على مذهب ابى حنيفة النعمان، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٩ق.
- ابن وكيل، محمد بن مكى، الأشباه و النظائر فى فقه الشافعية، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٣ق.
- ازهرى، محمد بن احمد، تهذيب اللغة، بيروت، دارإحياء التراث العربى، ٢٠٠١م.
- اصفهانى، محمدحسين، الاجارة، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ١٤٠٩ق.
- باحسين، يعقوب بن عبدالوهاب، رفع الحرج فى الشريعة الإسلامية، رياض، مكتبة الرشد، ١٤٢٢ق.
- همو، قاعدة المشقة تجلب التيسير، رياض، مكتبة الرشد، ١٤٢٤ق.
- بن بيه، عبدالله، «الفرق بين الضرورة و الحاجة مع بعض التطبيقات المعاصرة»، مجله دراسات اقتصادية اسلامية، المجلد ٨، العدد ١، ١٤٢١ق.
- بورنو، محمدصدقى بن احمد، موسوعة القواعد الفقهية، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٢٤ق.
- تبريزى، جواد، تنقيح مباني العروة - كتاب الاعتكاف، قم، بى تا، بى تا.
- جزائرى، جابر بن موسى، أيسر التفاسير لكلام العلى الكبير، مدينه، مكتبة العلوم و الحكم، ١٤٢٤ق.
- جصاص، احمد بن على، أحكام القرآن، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
- جمعه، عدنان محمد، رفع الحرج فى الشريعة الإسلامية، دمشق، دارالعلوم الإنسانية، ١٤١٣ق.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٤٠٧ق.
- جوينى، عبدالملك بن عبدالله، البرهان فى أصول الفقه، قاهره، دارالوفاء، ١٤١٨ق.

- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۹ق.
- حسینی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالهدایة، ۱۳۸۵ق.
- حسینی شیرازی، سید صادق، بیان الفقه فی شرح العروة الوثقی، قم، دارالانصار، ۱۴۲۶ق.
- حسینی عاملی، سید محمدجواد، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.
- حسینی مراغه‌ای، سید میر عبدالفتاح بن علی، العناوین الفقهیة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- حکیم، سید محمدتقی، القواعد العامة فی الفقه المقارن، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۲۹ق.
- حلی، حسن بن یوسف، تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیة، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
- همو، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
- همو، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، دارالقلم؛ بیروت، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
- رشید، احمد بن عبدالرحمن، الحاجة وأثرها فی الأحكام، ریاض، دار کنوز اشبیلیا، ۱۴۲۹ق.
- زحیلی، محمد مصطفی، القواعد الفقهیة و تطبیقاتها فی المذاهب الأربعة، دمشق، دارالفکر، ۱۴۲۷ق.
- زحیلی، وهبه، نظریة الضرورة الشرعية، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۵ق.
- زرقاء، مصطفی احمد، شرح القواعد الفقهیة، دمشق، دارالقلم، ۱۴۰۹ق.
- زركشي، محمد بن عبدالله، المنشور فی القواعد الفقهیة، کویت، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامیة، ۱۴۰۵ق.
- زیر، ولید صلاح‌الدین، «ضوابط الحاجة التي تنزل منزلة الضرورة و تطبیقاتها علی الاجتهادات المعاصرة»، مجلة جامعة دمشق للعلوم الاقتصادية و القانونية، المجلد ۲۶، العدد ۱، ۲۰۱۰م.
- سبجانی، جعفر، رسالة فی تأثیر الزمان و المكان علی استنباط الاحكام، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۷ش.
- سبکی، عبدالوهاب بن علی، الأشباه و النظائر، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.
- سدلان، صالح بن غانم، القواعد الفقهیة الكبرى و ما تفرع عنها، ریاض، دار بلنسیة، ۱۴۱۷ق.

- سمعانی، منصور بن محمد، *قواطع الأدلة فی الأصول*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٨ق.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *الأشباه و النظائر*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١١ق.
- شاطبی، ابراهیم بن موسی، *المواقفات*، عربستان، دار ابن القیم؛ دار ابن عفان، ١٤١٧ق.
- شریف مرتضی، علی بن حسین، *رسائل الشریف المرتضی*، قم، دارالقرآن الکریم، ١٤٠٥ق.
- شنیطی، احمد بن محمود، *الوصف المناسب لشرع الحکم*، مدینه، عمادة البحث العلمی بالجامعة الإسلامية، ١٤١٥ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، *القواعد و الفوائد*، قم، کتابفروشی مفید، بی تا.
- همو، *الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٧ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، قم، کتابفروشی داوری، ١٤١٠ق.
- همو، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٣ق.
- صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، *المحیط فی اللغة*، بیروت، عالم الکتب، ١٤١٤ق.
- صادق، سمر سمیر، *الاضطرار فی القواعد الفقهیة بین الشریعة الإسلامیة و القانون المدنی*، منصوره، دارالفکر و القانون، ٢٠١٨م.
- صالح بن عبدالله بن حمید، *رفع الحرج فی الشریعة الإسلامیة ضوابطه و تطبیقاته*، مکه، جامعة أم القرى، ١٤٠٣ق.
- صدر، سید محمدباقر، *اقتصادنا*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ١٤١٧ق.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ١٤١٦ق.
- عبداللطیف، عبدالرحمن بن صالح، *القواعد و الضوابط الفقهیة المتضمنة للتیسیر*، مدینه، عمادة البحث العلمی بالجامعة الإسلامية، ١٤٢٣ق.
- عسکری، حسن بن عبدالله، *معجم الفروق اللغویة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٢ق.
- فادانی مکی، محمد یاسین، *الفوائد الجنیة*، بیروت، دارالبشائر الإسلامية، ١٤١٧ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، *تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - الصوم و الاعتکاف*، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ١٤٢٦ق.
- فاضل لنکرانی، محمدجواد، *قاعده لاحرج*، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ١٣٨٥ش.
- فاضل مقداد (سیوری حلی)، *مقداد بن عبدالله، نضد القواعد الفقهیة علی مذهب الإمامیة*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ١٤٠٣ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم، دارالهجرة، ١٤١٠ق.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *التاموس المحیط*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٢٦ق.

- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، *مفاتیح الشرائع*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، بی تا.
- فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير*، بیروت، المكتبة العلمية، بی تا.
- قاسم، یوسف، *نظرية الضرورة فی الفقه الجنائی الإسلامی و القانون الجنائی الوضعی*، قاهره، دارالنهضة العربية، ۱۴۱۳ق.
- کافی، احمد، *الحاجة الشرعية حدودها وقواعدها*، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۲۴ق.
- محسنی، محمد آصف، *الفقه و مسائل طبية*، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۴ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، قم، مؤسسة آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
- مشکینی، علی، *مصطلحات الفقه*، قم، نشر الهادی، بی تا.
- مظفر، محمدرضا، *أصول الفقه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۳۰ق.
- مغنیه، محمدجواد، *فقه الإمام الصادق علیه السلام*، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۲۱ق.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *القواعد الفقهية*، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۷۰ش.
- الموسوعة الفقهية الكويتية، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، کویت، دارالسلسل، ۱۴۰۴ق.
- موسوی بجنوردی، سید محمدحسن، *القواعد الفقهية*، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۹ق.
- همو، *منتهی الأصول*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۰ش.
- نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، بیروت، دارإحياء التراث العربي، ۱۴۰۴ق.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی، *عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحكام و مهمات مسائل الحلال و الحرام*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵ش.
- همو، *مستند الشیعة فی أحكام الشریعة*، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۵ق.
- نراقی، محمد مهدی بن ابی ذر، *انیس المجتهدین*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود، *موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت علیهم السلام*، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۳ق.
- همو، *موسوعة الفقه الإسلامی المقارن*، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۳۲ق.
- هجرسی، احمد محمد احمد، «نظرية الضرورة فی الشریعة الإسلامية و القانون الدستوری دراسة مقارنة»، *مجلة كلية الشریعة و القانون*، جامعة الأزهر، المجلد ۱۵، العدد ۶، ۲۰۱۳م.

- وحید بهبهانی، محمدباقر، *الفوائد الحائریة*، قم، مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۱۵ق.
- وطنی، امیر، «بررسی فقهی اضطرار و ضرورت»، *مجله مقالات و بررسیها*، شماره ۷۱، تابستان ۱۳۸۱ش.